گل بی شرم

جفاها دیدم از دی با خزان پیکارها کردم ز سر بیرون هوای گردش گلزارها کردم

تحمّل ها بخواریها ز جور خارها کردم تن و جان را نحیف و زار چون بیمارها کردم

نهال کوچکی در سرزمین دل نشا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

بدستم خار صدها نیش زد گفتم فدای وی کنم جبران جفاهای خزان را با صفای وی

هزاران بی وفائیها فدای یک وفای وی سرش بادا سلامت گر ببازم سر بپای وی

برایش نذرها بر مستمند و بینوا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

بخود گفتم بهار آید گل من هم ببار آید ز بستان زاغ بگریزد بجای وی هزار آید

شود طی دور ضحاک و فریدون روی کار آید بجای بیقراریهای دل صبر و قرار آید

من غافل چرا با قلب خود این شرطها کردم

خطا کردم ، خطا کردم

شب و روزم یکی شد بسکه کردم دیده بانیها بصحراهای سوزان حیف از آن آهو چرانیها

از او نامهربانیها و از من مهربانیها دریغ از سادگی خوش باوریهای جوانیها

که من باور از آن صد رنگ بیشرم و حیا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

دلم خوش بود میگفتم بهار آید بهار آید چمن ها سبز گردد نسترن ها روی کار آید

هزاران دسته دسته بر کنار شاخسار آید گل من هم میان دیگر گلها ببار آید

برایش نیمه شب چون مرغ شب یاد خدا کردم

خطا کردم، خطا کردم

هر آن برگی که میزد سر مبارکباد میگفتم هر آن مرغی که میزد پر مبارکباد میگفتم

بدین امید و این باور مبارکباد میگفتم که شد اسفند مَه آخر مبارکباد میگفتم

چه شور انگیز نجواها که با پیک صبا کردم

خطا کردم، خطا کردم

به پیمانش به پیر باده نوشان سرگران گشتم ز مستی بی نیاز از نشئ آب رزان گشتم

شکستم تخت تن از صفا یکباره جان گشتم نشان از هر چه جز مهرش بعالم بی نشان گشتم

سر از سودا و دل جز از هوای او جدا کردم

خطا کردم، خطا کردم

تگرگ آمد دویدم جان حفاظ اندر سرش کردم قماش جان شیرین نوبه نو اندر برش کردم

گهرهای وفا و مهر زیب پیکرش کردم ز آفتهای جان فرسای فصل دی درش کردم

بپایش نقد بی غش جوانی را فدا کردم

خطا کردم، خطا کردم

صباح دی شد از سرمای وی آزرده جان من حریفان رحمت آوردند برتاب و توان من

همه شب تا سحر اختر شُمَر، دو دیدگان من گروگان بر و بارش همه سود و زیان من

بدین امّید کاخ آرزوی خود بنا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

که فردا عید نوروز آید و خرّم بهار آید درخشان موکب خورشید بر نصف المنّهار آید

بنفشه دست در دست سمن بر لاله زار آید بدلها شور و بر سرها هوای وصل یار آید

چرا در شوره زاران، نخل استغنا، نشا کردم

خطا کردم، خطا کردم

سری دارم پر از شور وفا دیگر چه غم دارم دلی دارم پر از نور و صفا دیگر چه غم دارم

شبی صبح امید اندر قفا دیگر چه غم دارم بجام آرزو آب بقا دیگر چه غم دارم

چو اسکندر فدا جان در پی آب بقا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

نهالم سبز شد از شاخه اش نوغنچه ای سر زد بسینه مرغ دل بر آسمان از وجد پرپر زد

شرار وصل بر کانون جان از شوق اخگر زد تو گوئی کیمیا کاری بمس گوگرد احمر زد

غزلخوان پای کوبان خرّمیها وجدها کردم

خطا کردم، خطا کردم

دویدم سوی دل گفتم دلا مژده دلا مژده همای بخت آمد بر لب ایوان ما مژده

یگانه غنچ ما کرده لب بر خنده وا مژده نگفتم بیقراری کم نما ای ناقلا مژده

دلا دیدی که آخر رنج حرمانت دوا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

هر آن برگی که سر میزد ز شاخ آرزوهایم بسر از شوق میلرزید و میرقصید موهایم

در امیّد وا میشد ز گشت کو بکوهایم سر گنج مراد و مطلب دل جستجوهایم

به بی تعبیر رویاها چنین باور چرا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

مطاف و معبد دل شد دمادم کوچه و کویش زیارتگاه طفل آرزو محراب ابرویش

نسیم نوبهاری شانه میزد تا بگیسویش دلم از هول میلرزید و با لرزنده هر مویش

گره افتاد بر زلفش هزاران بار وا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

گلی شد دلرُبا، رعنا، مصفّا، آتشین، رنگین خجل در پیش رویش نسترین و لاله و نسرین

بناگه چون اجل دستی ز سوی خائنی ننگین بکامم کرد چون زهر هلاهل شگّر شیرین

گلم دیدم بدو پیوست دامانش رها کردم

خطا کردم، خطا کردم

ندانستم که گل از خار هم اصل و نسب دارد بدین خوش خطّ و خالی زهر نیش پُر تعب دارد

ز دلها خون مکیده زان خضاب خون بلب دارد بدین شکّر لبی زَهر هلاهل در رُطب دارد

بخیره از چه طفل خار را بر دیده جا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

گلی پروردم از خون دلم یکتا بزیبائی سپید و ارغوانی چهره با گیسوی خرمائی

ز نعمان و شقایق از صفا در حسن و زیبائی ولی بی شرم و پروا بیوفا بیعار و هر جائی

دریغ از اشکهائی که بپای وی وِبا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

کنون دل خواهد از من خرمن من حاصل من کو؟ بخنده تازه لب واکرده فرخنده گل من کو؟

گلی که تازگی ها رُسته از آب و گِل من کو؟ خود من نیز حیرانم گل من کو گل من کو؟

عبث بر خویشتن هموار بس این رنجها کردم

خطا کردم، خطا کردم

کنون هر جا که نالد نی بنالد جان من با وی بهاران مرغ شب نالد دل نالان من با وی

بهر جا والله ای پویان سر حیران من با وی الهی زود فرما دعوی و دیوان من با وی

تو آگاهی که اندر راه این گل من چه ها کردم

خطا کردم ، خطا کردم

دلم خوش بود من هم مثل گلکاران گلی دارم سر خرمن ز رنج خود امید حاصلی دارم

ببازار وفا و مهر سودائی دلی دارم درون کاروان کوی جانان محملی دارم

دل بیچاره را خون در جگر زین وعده ها کردم

خطا کردم ، خطا کردم

کنون این گل نشسته با شریری رنج نابرده کنار دل شکن دزدی که از ما گنج ما برده

کلان بازی، ببازی هم شش و هم پنج ما برده مثال مفت خواران حاصل آرنج ما برده

چرا خود را دچار بدترین رنج و بلا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

به پیش طفل دل همچون جوانمرد پریشانم که صبح عید او عریان و من سر در گریبانم

من اینک در سرای جان خود ناخوانده مهمانم بخود بیگانه و از سای خود هم گریزانم

که عمری با خودیّ خویشتن جور و جفا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

چرا باید عنان دل بدست خیره سردادن بچاه رنج و اندوه و مرارت با سر افتادن

به پشت دست از غبن و ندامت داغ بنهادن بدل از روزن دیده دَر اندوه بگشادن

چرا دل را سرای عقده های جانگزا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

درین گلشن یکی حرمان ندیده باغبانی کو؟ حرامی ناگهان غارت نکرده کاروانی کو؟

بقطع دست غاصب تیغ بر کف پهلوانی کو؟ علیرغم تعدّی فارس مرکب دوانی کو؟

بنامحرم چرا راز دل خود برملا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

نه تنها من بجان، رنج فراق روی او دارم خجالت زین دل خون خورد پر آرزو دارم

من آن مطرود از خویشم بخود حکم عدو دارم چو خرمن سوخته با خودهمه این گفتگو دارم

که خود را وامدار این دل مسکین چرا کردم

خطا کردم، خطا کردم

بدین بی حاصلی ایدل چرا همخانه ای با من دریغ از چون تو گنجی از چه در ویرانه ای با من

چرا با این جفاکاری نه خود بیگانه ای با من بدین بدعهدی، ای غافل تو هم پیمانه ای با من؟

مگر نه، من ترا با اینهمه غم آشنا کردم!

خطا کردم ، خطا کردم

چرا سودا نمودم با هوس نقد جوانی را لبالب از زلال دیده جام زندگانی را

فشاندم در زمین شوره، بذر مهربانی را ز نیش خار حرمان آزمودم باغبانی را

بزیر بار محنت قامت رعنا دو تا کردم

خطا کردم ، خطا کردم

بگلزاری که بلبل از فراق گل فغان دارد شب آهنگ از سرشب تا سحر ای آلامان دارد

شکوفه نشکفیده بیم تاراج خزان دارد ز رنج خود چه حاصل جز ندامت باغبان دارد

به شکوه از چه بی موجب لبان تفته وا کردم

خطا کردم، خطا کردم

هزاران مژده ات دادم همه واهی نوید من هزاران وعده ات دادم همه حرمان امید من

همه رویای بی تعبیر شد وعد و وعید من سرای سینه ام زندان، عزا عید سعید من

چه سازم با چنین شرمندگی، عیدت عزا کردم

خطا کردم، خطا کردم

روان در سنگلاخ آرزوها در قفای من تو در غوغا و در شیون اگر خاری بپای من

بجز رنج و غم و حرمان چه دیدی در سرای من نیاسودی دمی در سینه ام بی وای وای من

ترا کی لحظه ای شاد از امید ای بی نوا کردم

خطا کردم، خطا کردم

من از حق خواستارم مثل من پرپرشوی ای گل بجرم بیوفائی بدترین کیفر شوی ایگل

چو من از حاصلت بی بهره و بی بر شوی ایگل دلت گم گردد و دنبال دل مضطر شوی ایگل

برو با سرنوشتی باش کز بهرت دعا کردم

خطا کردم، خطا کردم